

مصاحبه ها و گفتگوها موسی غنی نژاد خواندنی است و همانند شوکت، میلانی، قوچانی، میر فطروس و... بر ضد نهضت ملی ایران و شادروان دکتر مصدق در خدمت سلطه خارجی و سازش با ماوراء ملی ها اظها نظر کرده است، ایشان می گوید: «هر چه بیشتر از زمان ۲۸ مرداد و ملی شدن صنعت نفت می گذرد، من بیشتر به این نتیجه می رسم که ملی کردن صنعت نفت آن طوری هم که ما فکر می کنیم خوب نبود یعنی واقعه ی خوبی نبود»!! متاسفانه از اینگونه عناصر توجیه گر با جیره مواجب و بی جیره مواجب استعمار و بیگانه در ایران فراوان داشته و داریم.

ج

### مصاحبه اختصاصی با صاحب نظر مسایل اقتصاد سیاسی، دکتر موسی غنی نژاد : ملی شدن نفت اشتباه بود

#### تاریخ ملی شدن نفت نیاز به باز نویسی و تفسیر دوباره دارد

- لطفا برای شروع مصاحبه تاریخچه ای از روشنفکری ایران از دوره مشروطه و جهت گیری های آن به سمت گرایشات سیاسی، اقتصادی چپ یا راست را توضیح دهید.

- آشنایی ایران با اندیشه های غربی به اواسط قرن نوزدهم بر می گردد (حدود ۱۵۰ سال قبل) بعد از جنگ های ایران و روس که ایرانی ها با تکنولوژی های جدید آشنا می شوند و این که از طریق جنگ می دانند که از دنیا خیلی عقب هستند، به نظر من یک تأثیر بدی روی ایرانی ها گذاشت، چرا که با یک حادثه ی ناگواری با تمدن مدرن آشنا می شوند که آن حادثه هم شکست شان در جنگ با روس ها بوده.

در هر صورت از آن زمان بوده که آن ها متوجه می شوند که دنیایی شکل گرفته که خیلی متفاوت از دنیای سنتی ماهاست و قدرت و توانایی های فوق العاده دارد. ایرانیان از آن موقع به این فکر می افتند که با این تمدن جدید (تمدن غربی) چه کار می توانند کنند. همان طور که می دانید از دوره امیر کبیر اعزام دانشجویها به خارج و آوردن متخصصین خارجی کم و بیش شروع می شود، اما بحث روشنفکری را باید از نیمه دوم قرن نوزدهم ببینیم (دوره ناصر الدین شاه) که تعدادی از نویسندگان و اندیشمندان ایرانی که با تمدن غربی آشنا شده بودند توصیه هایی در جهت اصلاح و اصلاحات و بهتر شدن اوضاع و جذب تمدن غربی به سیاستمداران ایران می کنند.

- میتوانید به یکی از این افراد اشاره کنید؟

- به نظر من یکی از مهم ترین آن ها میرزا ملکم خان است که از دوره جوانی در دربار ناصر الدین شاه رفت و آمد داشت و توصیه هایی می کرد و کتاب هایی به صورت جزوه برای سران رژیم قاجار و نه برای چاپ عمومی نوشته، و نوشته های او بسیار ساده و امروزی است و هم این که برخی از دستاوردهای مهم دنیای مدرن را در عرصه ی سیاست و اقتصاد به حکومت گران ایرانی توصیه می کند که در آن جهت ها، اصلاحاتی انجام دهند.

- این توصیه ها در چه زمینه ای بوده؟

- برای نمونه سیستم پارلمانی حکومت، تفکیک قوا، حکومت قانون، نظام بانکی جدید، نظام مالی جدید که در نوشته های آن موقع توصیه می شد. ولی روشنفکرهای خود صدر مشروطه در آن زمان یک چرخشی در عالم فکری و روشنفکری ایران اتفاق می افتد و آن ورود اندیشه های سوسیال دموکرات ها در ایران هست که در اواخر قرن ۱۹ به علت مراداتی که ایرانیان با روس و اروپا داشتند این اندیشه ها به ایران هم وارد می شود و در آستانه مشروطیت، ما شاهد اوج گیری اندیشه های چپ و سوسیالیستی هستیم، و در خود انقلاب مشروطه هم این نفوذ بیشتر می شود و من در برخی از مقاله هایم به این موضوع اشاره کردم که نقشی که سوسیال دموکرات های ایرانی در مجلس اول و به خصوص مجلس دوم داشتند در حقیقت نوعی رادیکالیسم را در نهضت مشروطه وارد کردند. اصلا این اصطلاح انقلاب را همانها درست کردند و آن هایی که نهضت را راه انداخته بودند آدم های معتدلی بودند که با دربار روابط خوبی داشتند، در اروپا تحصیل کرده بودند و می خواستند که ایران هم یک نظام و حکومت قانونی و پارلمان داشته باشد و این ها آرمان های آن نهضت مشروطه بود و در حین انقلاب و بعد از آن می بینیم آن اندیشه های سوسیال دموکرات و

رادیکال به سمت ادبیات خشن و انتقام جویانه کشیده می شود که باعث می شود آن کودتا و اقدام محمد علی شاه در به توپ بستن مجلس، به وقوع بپیوندد که نتیجه اعمالی بود که آن ها انجام می دهند.

**- البته خود محمد علی شاه هم یک شاه مستبد بود؟**

- درست است که او آدم مستبدي بود ولي از این طرف در داخل مشروطه خواهان یک عده روشنفکران رادیکالی بودند که زمینه برای خسونت و سرکوبی که محمدعلی شاه انجام داد را فراهم نمودند. مجلس اول بسته می شود و از مجلس دوم مسیر منحرف می شود. از یک طرف مسیر رادیکالی می شود و از طرف دیگر آن پشتیبانی اش را نسبت به مشروطه در دستگاه های حکومتی از دست می دهد، بدبینی ایجاد می شود و نتیجه آن که حکومت در ایران سست و لرزان می شود. این که ما می بینیم در ۱۵ سال بعد از مشروطه، دوران هرج و مرج و ناامنی و فقدان قدرت مرکزی در ایران است، البته عواملی بیرونی هم دخیل بوده یعنی جنگ جهانی اول آن موقع اتفاق می افتد، نیروهای خارجی وارد ایران می شوند، روس ها خیلی مداخله می کنند و این عوامل هم موثر بود، و در داخل هم آن انسجام حکومت با این اقدامات از بین می رود، یعنی نقش روشنفکران در آن مقطع خوب نبوده به خصوص روشنفکران چپ و سوسیال دموکرات که نهضت را رادیکال می کنند و جالب است سید حسن تقی زاده که خودش از رادیکال ها بوده بعدها نقل می کرده که ما در مجلس اول در آغاز در رابطه با محمد علی شاه اشتباه کردیم و افراطی عمل کردیم، اگر با او کنار می آمدیم و نگرانی هایش را بر طرف می کریم شاید مسیر نهضت مشروطه یک مسیر دیگری می شد.

**- یعنی شما آرمانگرایی افراطی را برای روشنفکران آن زمان قایل هستید؟**

**- بله، آن موقع یکی از ویژگی های روشنفکران این بوده که از واقعیات بریده بودند و آرمان گرایی بیش از حد داشتند.**

- اگر روی سال های اول مواجهه با تمدن مدرن تمرکز کنیم غیر از این ایده آلیسی که در روشنفکری دیده می شود، نکته دیگری که هست یکی بحث تضاد آنان با سنت در کشور است، یعنی نه به نقد و نفی سنت می پردازند بلکه به انکار آن می پردازند و با نهادهایی که از سنت بر آمده بودند برخورد خصمانه ای می کنند. نظر شما چیست؟

- در واقع گره اصلی از آن جا شروع می شود که روشنفکران ما مسئله سنت در ایران را خوب متوجه نمی شوند و با آن یک برخورد از روی جهل و نادانی انجام می دهند. یعنی فکر میکنند که بدبختی های ما ناشی از ساختار دینی و روحانیت یا اندیشه های مذهبی است، در حالیکه این اندیشه های مذهبی در اروپا شدت بیشتری دارد ولی مانع توسعه نشده بود پس چطور در ایران مانع می شد. چون روشنفکران ما شناخت درستی از اروپا نداشتند که آن مدرنیته در اروپا چگونه شکل گرفت. آن ها فکر می کردند که در اروپا یک دفعه ملت مذهب و دین را کنار گذاشت و مدرن شدند در حالیکه اصلا به این شکل نبود و مدرنیته خود یک منشاء دینی خیلی قوی ای دارد، چرا که در هیچ جامعه ای منفک از سنت آن جامعه نمی توانید در جامعه تحول ایجاد کنید. یعنی انقلاب به معنای از ریشه عوض کردن، نه امکان پذیر است و نه مطلوب. مثلاً کاری که کمونیست ها در کامبوج می خواستند انجام بدهند که جامعه را از زیر و رو متحول کنند که نتیجه آن این شد که همه چیز را نابود کردند، یا ضربه ای که انقلاب اکبر در روسیه زد، یا حتی خود انقلاب فرانسه که خود متفکران معتقدند که هنوز پس از ۲۰۰ سال هزینه اش را دارند می دهند. حالا این عدم شناخت شاید قابل توجیه باشد. روشنفکران آن زمان اطلاعات عمیقی راجع به مدرنیته نداشتند ولی در هر صورت بیشتر از آن که به جهل شان معترف باشند، مدعی دانایی و راه حل و نسخه پیچیدن بودند و این کارشان بد بود، در نتیجه آن چه که خیلی از روشنفکران رادیکال برای ایران توصیه کردند این بود که حساب مدرنیته در ایران را به کل از دین و مذهب جدا کنند که البته نمی توانستند موفق شوند و نتیجه خوبی نمی داد و عملاً هم دیدید که اوایل مشروطه، آن برخوردهایی که با مشروطه می شد، اعدام شیخ فضل الله نوری که ضربه ای برای آن نهضت بود که از مسیر منحرف شد، یعنی خسونت ها و کینه ها را زیاد کرد. در مراحل بعدی هم هر جا که ما دستاوردی از لحاظ تمدنی داشتیم که مهم ترین آن به وجود آوردن نهادهای حقوقی و برخی از نهادهای سیاسی و حقوقی مدرنیته در ایران است، در آشتی و تعامل با سنت و فقه اسلامی امکان پذیر شد. این یک واقعیتی است که روشنفکران نمی خواستند ببینند، ولی آن چیزی که ما می گوئیم دستاوردهای دوره رضا شاه در زمینه دادگستری، ایجاد نهادهای مدرن دولتی، حقوقی در ایران دقیقاً با همکاری بخش سنتی جامعه ما توانست موفق باشد اگر این کار از همان اول اتفاق می افتاد، شاید ما یک مسیر بهتر و کم هزینه تری را طی می کردیم.

- نکته دیگر بحث روشنفکری ما و بخش های متولی تفکر و اندیشه در ایران این است که این حوزه به شکلی به دور از اندیشه و منطق اقتصادی، پروژه های خودش را پیش برده و اگر هم بحث های اقتصادی مطرح شده در ذیل بحث های غیر اقتصادی انجام شده که توسط روشنفکران چپ و مارکسیستی مطرح شده. نظر شما در این خصوص چیست؟

- این مسئله درست است، اغلب ویژگی روشنفکران در ایران به طور کلی در دنیا این است که به اندیشه ی اقتصادی اهمیت نمی دهند و اقتصاد را نه تنها جدی تلقی نمی کنند حتی چیز خوبی هم نمی دانند چون تصورشان این است که اقتصاد با مادیات و زندگی مادی و سطح پایین زندگی سرو کار دارد و در شان روشنفکر نیست که فکر خودش را با این چیزها مشغول کند. این یک واقعیت است. شما این را حتی نزد مارکسیست ها هم می بینید. خود مارکس می گوید اقتصاد زیر بناست، اقتصاد اساس جامعه بشری است ولی در رفتار مارکسیست ها، انتقادی که از سرمایه داری می کنند این است که دنبال مادیات هستند. این ویژگی روشنفکران نزد ایرانیان خودش را بهتر نشان می دهد. چون در ایران سابقه ی اندیشه صوفیانه هم داریم. این ها با دیدگاه های مدرن نفی روشنفکری، مدرن اقتصاد و نفی سرمایه داری ترکیب می شد و به این نتیجه میرسد که در عالم روشنفکری هیچ بحثی راجع به اقتصاد نمی کردند. من به این حرف اعتقاد دارم که می گوید برای درک جامعه مدرن حتما باید یک بینش اقتصادی داشته باشی، اگر ندانی جامعه مدرن از نظر اقتصادی چه طور کار می کند، جامعه مدرن را نمی توانی به خوبی تجزیه و تحلیل کنی، مثلا در بحث آزادی (دموکراسی) به این مسئله خیلی تاکید دارد که خیلی از روشنفکران که در دام کمونیسم یا فاشیسم افتادند به این خاطر بود که معتقد نبودند که اساس نهادهای آزادی در جامعه مدرن، ناشی از اقتصاد بازار است و اگر آن نباشد این نهادها را نمی توانی درست کنی. چون این ها نمی دانستند، به راحتی در دام فاشیسم و کمونیسم افتادند. استنباط شخصی من این است که علت اینکه روشنفکران در ایران زیاد به طرف ایده های چپ و کمونیستی رفتند به خاطر این بود که در ناخودآگاه خودشان با زمینه های اندیشه ی جمع گرایی سنتی مشابهت هایی داشت، این شباهت ها در جهت نفی حقوق فردی است. این جا یک گره ای خورد وقتی اندیشه های مدرن وارد ایران شد، اندیشه های سوسیالیستی بیشتر مورد استقبال قرار گرفت چرا که با آن تفکرات قبیله ای، عرفانی بیشتر خوانایی داشت. این بود که روشنفکران بیشتر جذب آن شدند ولی در هر صورت نتیجه این است که ما در عالم روشنفکری بحث فردی، اقتصاد و نظام بازار را نداریم.

#### - چرا روشنفکران راست ما در اقتصاد آزادی خواه نبودند؟

- شاید به این علت بوده که این ها در تحت الشعاع چپ ها قرار گرفتند و نمی توانستند حرف هایشان را بیان کنند و می ترسیدند. برای همین بود که در خفا به اقتصاد آزاد کمک می کردند ولی علنا نمی توانستند از آن هواداری کنند این است که کمتر می بینیم یک لیبرال داشته باشیم و یا شاید اصلا نداریم. ولی از طرف چپ ها آثار زیادی داریم در نفی سرمایه داری و بازار و ...

همه جای دنیا این طوری است که روشنفکران عمدتا گرایش چپ دارند، طبیعتا این طوری هستند و راست ها در عالم روشنفکری نمی آیند و این معضل بزرگی است، برای این که روشنفکران هستند که افکار عمومی را می سازند، این است که تاثیر گذاری آن ها بیشتر است.

- با توجه به بحثی که مورد روشنفکری کردیم و در واقع آسیب شناسی مختصری که انجام شد، با توجه به تحولاتی که بعد از سال ۱۳۲۰ در کشور اتفاق افتاد و موفقیت های هم داشت مثل ملی کردن صنعت نفت، ولی نتوانست خودش را نهادینه کند و تبدیل به یک جریان پایدار شود و تحولات تاریخی را در جهت استقلال، دموکراسی و آزادی خواهی و نهادهای مربوط به آن در واقع پیش ببرد تا اینکه منجر به کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ شد، شما ارتباط آن با رویکردی که در روشنفکری ما وجود داشت که انعکاس خودش را در بخش سیاسی پیدا کرده بود، چه طوری تحلیل می کنید؟

- از شهریور ۲۰ به این طرف یک جهشی در عالم روشنفکری و سیاسی در ایران اتفاق می افتد که عمدتا درون مایه ی این جهش، گرایش های چپ و ناسیونالیستی است که در آن اثری از آزادی خواهی نمی بینیم و بیشتر آن چه مطرح می شود یک سری ایدئولوژی های ناسیونالیستی افراطی است. به خاطر شکستگی که در زمان اشغال ایران در شهریور ۲۰ توسط نیروهای متفقین اتفاق می افتد، شعله های خشم ایرانی ها اوج می گیرد و زمینه را برای پیدایش ایدئولوژی های اجنبی ستیز آماده می کند. مورد دیگر نفوذ چپ ها به علت حضور نیروهای شوروی آن زمان در ایران بود. به علت اینکه فشار دیکتاتوری رضا شاه برداشته شده و آزادی مطبوعات و آزادی اجتماعات در دهه ۱۳۲۰ به وجود آمده بود، نفوذ چپ ها بعد از تشکیل حزب بوده که به صورت تشکیلاتی و منسجم عمل می کرد خیلی بیشتر شد. وقتی بحث ملی شدن صنعت نفت در ایران مطرح می شود توده ای ها خیلی نظر موافقی نداشتند به این خاطر که آنها ایدئولوژی دیگری داشتند، ولی چون می بینند که ایده های ناسیونالیستی طرفداران بیشتری پیدا می کند، آن ها هم می پیوندند به جریانی که دکتر مصدق آن را نمایندگی می کرد.

- جدا از این نظر شما درباره ملی شدن نفت چیست؟

- هر چه بیشتر از زمان ۲۸ مرداد و ملی شدن صنعت نفت می گذرد، من بیشتر به این نتیجه می رسم که ملی کردن صنعت نفت آن طوری هم که ما فکر می کنیم خوب نبود یعنی واقعه ی خوبی نبود. در حقیقت چون از طریق ملی شدن صنعت نفت بود که اقتصاد ما دولتی و نفتی شد. اگر شرکت نفت مثل همان زمانی بود که ایرانی ها روی آن نظارت داشتند، مالیات می گرفتند، حق بهره مالکانه می گرفتند، آن موقع می توانستیم بگوییم اگر منفعت ما از آن موضوع کم است، دولت می توانست فشار بیاورد و وضع خودش را بهتر کند، مثل خیلی از جاهای دنیا که این نهضت شروع شده بود ولی ما کلاً این صنعت را گرفتیم و شرکت نفت را ملی کردیم و وابسته به دولت کردیم. البته در مرحله اول استقلال شرکتی بود ولی رفته رفته بیشتر در بدنه ی دولت ادغام شد. به نظر من اگر شرکت نفت به عنوان یک شرکت اقتصادی با سرمایه ایرانی - خارجی ادامه پیدا می کرد، وضعیت اقتصاد ما بهتر از این بود. همان طوری که گفتم روشنفکران قدیمی ما ترس داشتند و از ترس جو موجود این حرف ها را می زدند. همه ما فرض می گرفتیم که آن وقایع درست بوده، ولی وقتی نگاه می کنیم می بینیم که نه. آیا بهتر نبود که دولت شرکت نفت ایران و انگلیس را تحت فشار قرار می داد که حقوق و مالیات درستی را از آن بگیرد ولی خود اداره شرکت را به عهده نگیرد، و دولت حق خود و مردم ایران را از بهره مالکانه نفت از آن تولید کننده بگیرد. ما به این مسئله توجه نکردیم. یک شرکت دولتی درست کردیم که رفته رفته ناکارآمدتر عمل کرد. به فرض این که شرکت نفت ایران الان بعد از ۵۰ و اندی سال از ملی شدن حدود ۴ میلیون بشکه نفت را تولید می کنیم و حدود ۱۰۰ هزار پرسنل صنعت نفت داریم، اگر آن را با نروژ مقایسه کنید شاید با ۰/۱ یا کمتر از این پرسنل همین قدر نفت تولید می کند یا با آمریکا که قابل قیاس نیست (البته شرکت های دولتی نیستند) یعنی ما یک فعالیت اقتصادی را به یک بورکراسی (سازمان اداری) تبدیل کردیم که این همه هزینه می کنیم، این همه اتلاف منابع می کنیم، اما اگر شرکت نفت ما غیر دولتی بود اصلاً مشکل بنزین به وجود نمی آمد و این مسئله مطرح نبود که دولت آن را به یارانه تبدیل کند و این بلاها را سر منابع ملی ما بیاورد. بنابراین تاریخ آن دوره نیاز به بازنویسی و تفسیر دوباره دارد و آن چیزی که در کتاب ها و ذهن های ما رفته این ها کلیشه هایی است که خیلی های آن، دور از واقعیات است.

فکر می کنم که در بررسی تاریخی کشور چه در دوره مشروطه و چه در دوره ملی شدن صنعت نفت شاید ضرورت داشته باشد که ما فصل جدیدی را باز می کنیم و بدین شکل به تحلیل بپردازیم که اگر رفتارهای شخصیت های موثر به شکل دیگری بود و یا ارتباطات این ها، نحوه حل و فصل منازعاتی که بین آن ها بود، به شکل دیگری بود، تکلیف ما هم در تاریخ به شکل دیگری در می آمد.

- شما رفتار شخصیت های اصلی موثر در ملی شدن صنعت نفت و تحولات سال ۲۹ تا ۳۲ را تا چه اندازه متاثر از گرایشات خاص روشنفکری به وجود آمده در بخش سیاسی ما می بینید؟

- شاید نشود تاثیر گذاری شخصیت ها را خیلی دقیق را ارزیابی کرد ولی در مواقعی تعیین کننده بوده است. شخصیتی که دکتر مصدق داشت و آن رفتاری که روی نهضت داشت بسیار اثر گذار بود و مخالفینش روی این مسئله خیلی تاکید می کنند. یک آدمی بود که عناد داشت، تند بود و کمتر گذشت می کرد و اهل سازش و آن چه که در سیاست خیلی مهم است، نبود. یعنی فکر می کرد وقتی حرفش درست است دیگر حاضر نبود که در مورد آن بحث کند و حرف های مخالفین را بشنود. این از ویژگی های بود که دکتر مصدق داشت و تاثیر بدی هم روی نهضت گذاشته بود و آن فضای روشنفکری هم فضای ناسیونالیستی بود، یعنی فضای ما یک فضای پر شور و ضد بیگانه ای بود که تازه آن تجربه جنگ و حضور بیگانه ها و بدبختی های ناشی از آن را احساس کرده بود و آماده بود که یک عکس العملی را در مقابل خارجی ها انجام دهد. شما یک سیاستمدار مسئول را کسی میدانید که شور و احساسات مردم را دامن بزند یا آن را در جهت منافع ملی واقعی هدایت بکند؟ به نظر من آن چه که در زمان مصدق اتفاق افتاد اولی بود، یعنی آن شور و هیجان را در جهت معروف شدن خود و ارضای خواسته های شخصی و گروهی هدایت کرد و یک ماجراجویی بین المللی راه انداخت و نتیجه اش از یک طرف شکستی بود که با کودتای ۲۸ مرداد خودش را نشان داد و از طرف دیگر از دست رفتن منافع ما بود، یعنی آن چه مسیر ما را تعیین می کرد مسیر خوبی نبود و می توانیم بگوییم دکتر مصدق بیشتر در جهت عواطف شخصی و نفسانی خودش عمل می کرد تا منافع ملی.

## استقلال، یک ارزش موهوم! موسی غنی نژاد

روشنگری. تفسیر واپسگرایانه خمینی از استقلال بعد از انقلاب به تفسیر منفعت طلبانه از رابطه دموکراسی و استقلال فرارونید و خمینی آشکار برای دفاع از دولت مذهبی خود وعده های قبل از انقلاب در مورد آزادی ها و دموکراسی را فراموش نکرد بلکه آشکارا آن ها را در مقابل استقلال قرارداد و از آن ببعد جمهوری اسلامی این سیاست را پیگیری نموده که هرکس از دموکراسی و آزادی سخن بگوید مزدور امپریالیسم است!

از سوی دیگر برخی از روشنفکران سکولار که همان تفسیر واپسگرایانه خمینی از استقلال را در دوره انقلاب داشتند، بعد از انقلاب نیز تفسیر او یعنی مبنای استقلال و دموکراسی را پذیرفته اند. در دوره قبل برای مخالفت با استعمار و امپریالیسم از استبداد دفاع میکردند اکنون معتقدند برای دفاع از دموکراسی باید از استعمار دفاع کرد. یک نمونه آقای دکتر موسی غنی نژاد که قبل از انقلاب مانوئیست بود و اکنون به این نتیجه رسیده است که باید استقلال یک ارزش موهوم است! آقای غنی نژاد در بزرگ ترین انقلاب ضد استبدادی ایران هیچ چیز دموکراتیک ندیده است و ارزش گذاری دیرین ملت ایران برای استقلال و غرور ملی ایرانی ها مبنی بر این که هرگز مستعمره نبوده و نمی خواستند باشند را ضعف تاریخی ملت ایران میداند و تصور می کند برای دفاع از حقوق و آزادی های فردی باید ارزش موهومی به نام استقلال را قربانی کرد. اگر آقای غنی نژاد برای درک تفاوت حقوق مدنی و فردی شهروندان یک کشور سری به عراق میزدند متوجه میشدند که در استبداد هایی مثل استبداد صدام و رژیم اسلامی حاکم بر ایران حقوق مردم را به شیوه خشن و غیر قانونی لگد مال میکنند، اما در کشوری که مثل عراق امروز استقلال ندارد و مستعمره است بر طبق نص قانون کسی حق محاکمه جانیانی را ندارد که به دختر ۱۵ ساله تجاوز میکند و او و خانواده اش را می کشند. البته مشروط به این که جانی وابسته به مستعمره چی باشد.

بخشی از سخنرانی غنی نژاد به نقل از سایت روز

درس های مشروطه

همه چیز را فدای استقلال کردیم

نوید احمدی

۱۴ تیر ۱۳۸۵

"ادوارد براون می گوید: ایرانیان صبور تر از آن هستند که به خاطر استبداد انقلاب کنند. بنابراین آنچه که موجب مشروطه شد تهدید استقلال ایران در عرصه بین المللی بود نه استبداد و فشار حاکم."

این جملات آغازگر سخنان دکتر موسی غنی نژاد در جلساتی است که تحت عنوان "از مشروطه تاکنون" و به مناسبت یکصدمین سال صدور فرمان مشروطیت، در حزب مشارکت برگزار می شود.

دکتر غنی نژاد در ادامه می گوید: "گرفتاری اصلی ما در مشروطه به نحوه آشنایی ما با تجدد و مسایل دنیای مدرن و تاکید ما در این برهه بر ناسیونالیسم، حاکمیت ملی و استقلال طلبی برمی گردد."

وی می افزاید: "تز من این است که ما نباید در آن زمان فقط روی استقلال طلبی تاکید می کردیم و به حقوق و آزادی های فردی توجهی نشان نمی دادیم."

وی با اشاره به جنگ های ایران و روس و در نهایت شکست ایران، چنین ادامه می دهد: "این تجربه سبب شد که آشنایی ما با دنیای مدرن با یک رویداد منفی ایجاد شود از رو تمام تحولات پس از آن از کودتای ۱۲۹۹، سقوط قاجار، ملی شدن نفت و انقلاب ۵۷ در همین راستا بود که استقلال ایران را که از دست نرفته بود حفظ کند... حتی شهریور ۱۳۲۰ نیز سبب شد که دوباره بحث استقلال پیش بیاید و متأسفانه تنها چیزی که به فکر آن نبودیم حقوق و آزادی های فردی بود."

## بن بست مصلحت

این استاد اقتصاد دانشگاه در ادامه با اشاره به سلطنت محمد رضا پهلوی گفت: "او هم در کتاب بسوی تمدن بزرگ می نویسد دموکراسی و حقوق بشر اروپایی خوب نیست و وارداتی است و از این سو پس از دوم خرداد ۷۶ هم که با شعار قانون گرایی و ایجاد جامعه ی مدنی آغاز شده بود در نهایت به مصلحت رسید که بازگشتی به همان گفتار بود."

استقلال برای که؟

وی سپس گفت: "سئوال مهمی که در مطالعه این صد سال ابتدا باید به آن پاسخ داد این است که آیا استقلال را برای مردم ایران می خواهیم و یا اینکه مردم را برای استقلال؟ اکنون زمان خوبی است که روشن شود ارزش موهومی به نام استقلال باید به هر قیمتی حفظ شود؟ حتی به قیمت آسیب دیدن مردم ایران؟"

در ادامه این جلسه دکتر احمد میدری، عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی در خصوص لیبرالیسم و دموکراسی صحبت کرد.

میدری در ابتدای سخن ضمن انتقاد از لیبرالیسم گفت: "در ایران لیبرالیسم اقتصادی نمی تواند به پروژه دموکراسی خواهی کمی کند بلکه اساسا مانع از تحقق آن خواهد شد و با بسط لیبرالیسم اقتصادی به دموکراسی ضربه خواهیم زد."

وی افزود: "نظریه پردازی در ایران یک سرش به شوروی وصل است و یک سر آن به آمریکا. اما جامعه ای که ناسیونالیسم، مساوات و عدالت طلبی در آن ریشه دوانیده با لیبرالیسم منافات دارد."

میدری با اشاره به تقویت بخش خصوصی در ایران گفت: "حتی اگر این بخش توسعه و قدرت یابد به علت فقدان نهاد های مدنی مجبور است با قدرت سیاسی پیوند ایجاد کند که مانع از مهار آن می شود. در این شرایط یا قدرت سیاسی بازچه قدرت اقتصادی می شود و یا بالعکس."

این عضو حزب مشارکت در ادامه گفت: "اساسا نمی توان انتظار داشت که جریان های مروج لیبرالیسم اقتصادی در ایران خواهان برقراری دموکراسی باشند چون در عمل در مقابل اقتصاد توزیعی ایران قرار می گیرد؛ در حالی که لیبرالیسم اقتصادی خواهان حذف یارانه ها، آزاد سازی اقتصادی و عدم توجه به عدالت اجتماعی است؛ از نظر این تئوری عدالت اجتماعی، یک مرده ریگ است."

میدری در پایان با اشاره به مروجین لیبرالیسم اقتصادی در جهان سوم از جمله پینوشه، سوهارتو، ژنرال رافائل، انور سادات و... گفت: "هیچ کدام اینها از راه انتخابات نیامده بودند. کسانی که از راه انتخابات می آیند شعار های لیبرالی نمی دهند؛ از این رو در ایران نیز لیبرالیسم اقتصادی با توجه به ظرفیت های جامعه ما نمی تواند ظرفیت های سیاسی اختیار کند و قرین دموکراسی خواهی شود در ایران باید شعار دولت رفاه را تکرار کرد."

## ویروس چپ گرایی

در این جا دکتر غنی نژاد در پاسخ به صحبت های میدری گفت: "چپ گرایی ویروسی است که وقتی به تن آدم می افتد در نمی آید و این ویروس به جان روشنفکران ما افتاد. اما من مخالف این هستم که به بهانه دولت رفاه، حقوق و آزادی های مردم از بین برود. من طرفدار حقوق بشر هستم. اما لیبرالیسم به معنای خصوصی سازی نیست بلکه خصوصی سازی ابزاری برای رسیدن به لیبرالیسم اقتصادی است. شان روشنفکر این نیست که برای رای گرفتن دنبال حرف مردم راه بیفتند بلکه هدف این است که مشخص کنیم آیا حق طبیعی انسان ها برای آزادی و مالکیت را می پذیریم یا خیر؟"

## لیبرال های دیکتاتور

میدری نیز در ادامه گفت: "در لیبرالیسم اقتصادی اندیشه سیاسی و فرهنگی باید ما به ازای اقتصادی هم داشته باشد، اما لیبرالیسم اقتصادی در ایران ما به ازای ندارد. در ایران لیبرالیسم اقتصادی نه تنها از راه انتخابات شرایط تحقق ندارد، بلکه اساسا لیبرالیسم اقتصادی عین دیکتاتوری است. استدلال من از لیبرال های اقتصادی این است که معتقدند هر اندیشه ای که جامعه آرمانی را مستقل از آرای مردم تعریف کند دیکتاتور است."

## بخشی از گفت و گو با دکتر موسی غنی نژاد:

### بدون آزادی اقتصادی، آزادی سیاسی معنا ندارد



۱ | **امن هنوز پاسخ سؤال قبلی ام را نگرفته ام، چرا تجربه خصوصی سازی در دولت آقای هاشمی موفق نشد؟**

\*ببینید در اوایل دهه هفتاد در دولت آقای هاشمی یکسری اصلاحات اقتصادی انجام گرفت که به نظرم خیلی مهم بودند؛ آزادسازی قیمت‌ها، آزادسازی در بعضی زمینه های تولید، توزیع کم و بیش تجارت خارجی انجام شد، البته خصوصی سازی به صورت خیلی محدودی انجام شد و خیلی روشن و تعریف شده نبود و سوءتفاهم های زیادی به وجود آورد. اما اتفاقی که بعد از آن رخ داد، این بود که از يك طرف «چپ» های ما، روشنفکران ما که بعداً تبدیل به اصلاح طلبان شدند، شروع به داد و فریاد کرده و همین مسأله عدالت اجتماعی را مطرح کردند و اینکه اموال مردم را دارند به سرمایه داران خون آشام می فروشند. يك حمله این بود و حمله دیگر از طرف جناح راست صورت گرفت. به نظر من حمله ای که از طرف «راست» ها انجام شد، جدی تر بود. مسأله ای که خیلی کم موردتوجه قرار گرفته این است که آقای هاشمی رفسنجانی تنها در مقابل چپها عقب نشینی نکردند بلکه در مقابل راستها عقب نشینی کردند. حالا راستها با آزادسازی اقتصادی چه مشکلی پیدا کرده بودند؟ مشکل آنها این بود که آزادسازی اقتصادی به آزادسازی سیاسی منتهی می شد! آنها این واقعیت را حس کرده بودند اما تحلیل علمی نداشتند و نمی توانستند تحلیل علمی کنند، الآن هم نمی توانند تحلیل کنند چون ابزار این تحلیل علمی را ندارند. اما این را از آنجا حس کرده بودند که دیدند نیروهایی دارند در کشور رشد می کنند که در اختیار آنها نیستند و نمی توانند آنها را کنترل کنند، حتی در بدنه دولت؛ نیروهای جوان و تکنوکراتهای خیلی ورزیده و مدیرانی که دیدگاه جدیدی داشتند که سمبل شان آقای کرباسچی بود.

از طرف دیگر يك قدرت اقتصادی داشت در جامعه شکل می گرفت که اینها بر روی آن کنترلی نداشتند، این قدرت اقتصادی می توانست مبنایی برای قدرت سیاسی باشد. اقتصاد آزاد و جامعه آزاد غیر از این نیست. «راست» ها برای اینکه همه اینها را کنترل کنند، ترمز زدند. یعنی آزادسازی اقتصادی انجام نشد. اشتباهی هم که اصلاح طلبان بعد از روی کار آمدن مرتکب شدند این بود که این مسأله را تشخیص ندادند. همین الآن هم اگر از اصلاح طلبان بپرسید که علت مخالفت «راست» ها با آقای هاشمی چه بود، متوجه می شوید که اصلاً راجع به این قضیه فکر نکرده اند. در واقع اصلاحات اقتصادی از دو طرف در منگنه قرار گرفت، ولی اصلاح طلبان اصلاً به این مسأله فکر نکردند. چپها می گفتند اصلاحات اقتصادی که انجام شده، نادرست و نسخه بانگ جهانی بوده است.

از این توصیف ها و تفسیرهای کلیشه ای به کرات انجام دادند و متوجه نشدند که داستان چیست، لذا در دام همان مشکلاتی که آقای هاشمی افتاده بود، گرفتار شدند، آمدند بر روی اصلاحات سیاسی که آقای هاشمی انجام داده بود، تأکید کردند. خب اگر سلیقه آقای هاشمی را از اول نگاه می کردید، می دیدید که او راست افراطی نبود، کسی نبود که مخالف آزادیهای سیاسی باشد ولی چرا در مقابل این فشارها عقب نشینی کرد؟ چون فشارهای سیاسی طوری بود که نمی توانست کار دیگری انجام بدهد. اصلاح طلبان در واقع صرفاً روی دیدگاههای «چپ متحول شده ای» که در دنیا مد شده، مثل سوسیال دموکراسی متمرکز شدند و گفتند که ما از ابتدا بر روی این مفاهیم کار می کنیم. مردم هم که به آنها رأی بالایی داده بودند. آنها دچار این توهم شدند که با رأی مردم می شود هر کاری کرد. البته می شد خیلی کارها کرد ولی اینها نکردند. آنها نتوانستند مشکلاتی را که کشور ما در مقطع سال ۷۶ با آن مواجه شده بود را به درستی تجزیه و تحلیل کنند.

۱

**یعنی عدم وجود آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی، عملاً اقتصاد ما را به سمت اقتصاد تک محصولی هدایت کرده است.**

\*بهتر است این طوری بگوییم که حکومت هایی که در ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب بر سر کار آمدند، بهتر دیدند این گونه حکومت بکنند ابزار اقتصادی هم در دست خودشان باشد و چون نفت ابزاری است که به راحتی در اختیار دولت قرار می گیرد و از ابتدا در اختیار دولت است، بنابراین علی رغم شعارهایی که می دهند، ترجیح می دهند که اقتصاد با همین درآمدهای نفت بچرخد. چون در این صورت ابزار اصلی و مهم معیشت مردم را که همانا توزیع درآمدهای نفتی در سیستم اقتصادی دولتی است، در دست می گیرند. تازه مدتی است برخی از مسؤولان اقتصادی و اصلاح طلبان ما - البته اصلاح طلبان را منحصر به دوم خردادی ها نمی کنم چون در طرف های «راست» و «میان» هم کسانی وجود دارند که بعد از ۲۵ سال به لزوم انجام برخی اصلاحات پی برده اند - متوجه شده اند که اهمیت اقتصاد آزاد در چیست و چرا ما باید اصلاحات اقتصادی را به صورت جدی انجام بدهیم، چرا باید خصوصی سازی شود، چرا باید مقررات زدایی شود، چرا باید دولت خودش را از عرصه فعالیت های اقتصادی کنار بکشد. علی رغم اینکه متوجه اهمیت موضوع شده اند، منتهمی این حرکتها به قدری کند، بطنی و لاک پشتی است که ما با این ریتم نمی توانیم خودمان را با تحولات جهانی سازگار کنیم. اگر با این ریتم و آهنگ جلو برویم آن انزوای پیش گفته، قطعاً سرنوشت محتوم ما خواهد شد. البته الان هم در انزوا هستیم اما با این آهنگ اصلاحات کند اقتصادی که در حالت صورت گرفتن است، منزوی تر خواهیم شد.

البته اصلاحات اقتصادی ای که در دو سه سال اخیر صورت گرفته را مثبت و خوب می دانم اما خیلی کند است و نمی تواند جوابگوی نیازهای روز ما باشد. دوم خردادی ها و اصلاح طلبان ما خیلی از فرصت سوزی حرف زدند ولی بزرگترین فرصت سوزی که کردند، در عرصه اقتصادی بود. اصلاح طلبان با پشتوانه مردمی که در سال ۷۶ داشتند، می توانستند اصلاحات اقتصادی را به صورت عمیقی انجام بدهند، چون این پشتیبانی اقتصادی را داشتند، با آن حساسیت های سیاسی که آقای هاشمی در دوره دوم ریاست جمهوری اش با آن روبرو شد، مواجه نمی شدند و راحت تر می توانستند اصلاحات اقتصادی را پیش ببرند. متأسفانه این فرصت را از دست دادند.

ابه نظر می رسد برای شکل گیری این آزادی اقتصادی، شکل گیری برخی نهادها ضروری است. برای رسیدن به آزادی اقتصادی می بایست نهادهای مدنی شکل بگیرند یا خود «آزادی اقتصادی» فضایی را ایجاد می کند که این نهادها در درون آن شکل می گیرند؟

\*ببینید ما نباید آزادی اقتصادی را منوط به ایجاد شرایط دیگری بکنیم، علت اش هم خیلی روشن است. آزادی اقتصادی کم هزینه ترین کاری است که هر دولتی می تواند انجام بدهد.

ابه هر حال دولتی که به سمت اقتصاد آزاد حرکت می کند، یک سری منابع را از دست می دهد. آیا این مسأله ایجاد مقاومت نمی کند؟

\*خب همین است دیگر. کم هزینه ترین که می گویم از این نظر است که آزادی اقتصادی یعنی مقررات زدایی بکنید، قوانین و مصوبه ها و دستورالعمل های زیادی که دست و پایی مردم را گرفته و نمی گذارد آنها آزادانه فعالیت بکنند و آزادی اقتصادی را محدود کرده است را حذف و آنها را در جهت کاهش موانع، اصلاح کنید. خب این چه هزینه ای برای دولت دارد؟ مشکل اینجاست که دولتها نمی خواهند این کار را انجام بدهند و یا اگر هم در سطوح بالاتر مثل مدیران ارشد وزارتخانه ها و یا رئیس جمهوری بخواهند این کار را انجام دهند، در بدنه سیستم مقاومت وجود دارد، چون



همین بروکرسی و همین شرکتهای دولتی هستند که مدیران میانی را تغذیه می کنند و به آنها قدرت سیاسی و اقتصادی می دهند.

آقای دکتر نهادهای مدنی که می تواند به رعایت حقوق مردم بپردازد، در شکل گیری آزادی سیاسی به خودی خود پا می گیرند؟

\*بله. به صورت خودجوش شکل می گیرند. شما اگر آزادی انتخاب را برای مردم قائل بشوید، این نهادهای مدنی که می تواند نهادهای صنفی و کارگری باشد، آن را شکل می دهند. این بر مبنای قدرت اقتصادی و آزادی انتخاب می تواند شکل بگیرد. احزاب هم می توانند مؤثر باشند ولی الان احزاب ما همه دولتی هستند چون منابع خصوصی ندارند. بخش خصوصی در ایران آنقدر ضعیف است که نمی تواند حزب خاص خودش را ایجاد کند. حزب باید پایگاه مردمی داشته باشد و از خود مردم بجوشد نه اینکه یک تعداد مدیر دولتی و وزیر و معاون وزیر بنشینند و یک شورای مرکزی و حزب درست کنند و بعد بیایند مدعی نمایندگی مردم بشوند. این حزب واقعی نیست.

اماخب جامعه سرمایه داری و سرمایه دارانی که یک مقدار از منابع در دست شان است به این راحتی حاضر نیستند که نهادهای مدنی شکل بگیرد ، آن هم در جامعه توسعه نیافته ای مانند ایران.

\*من سرمایه داران را به مفهوم مشخصی که تعیین کننده سرنوشت ما باشد، اصلاً در ایران نمی بینم. این دیدگاه دیدگاه طبقاتی است که مثلاً در یک جامعه ای یک طبقه سرمایه دار و یک طبقه کارگر وجود دارد. این حداقل در ایران وجود ندارد. یک عده ای در کشور ما ثروتمند هستند و اساساً اکثریت آنهايي که ثروتمند هستند، آنهايي هستند که از رانت های دولتی بهره گرفته اند نه بخش خصوصی. من معتقدم که بخش خصوصی واقعی در کشور ما قدرتمند نیست بلکه خیلی ضعیف است بنابراین نمی توانیم از قدرت بخش خصوصی که بیاید سیاست را در کشور ما تعیین بکند ، اصلاً حرف بزنیم. چنین چیزی به هیچ وجه وجود ندارد. البته اگر هم وجود داشت، من از آن دفاع می کردم چون بخش خصوصی از چیزی دفاع می کند که در جهت منافع عمومی است. درست است که در جهت منافع خودش هم هست اما سرمایه دار بخاطر منافع خودش از منافع عمومی هم دفاع می کند ولی چنین موردی در کشور ما وجود ندارد. یک عده نگران این هستند که اگر بخش خصوصی قدرت بگیرد ، خون مردم را به شیشه می کند. چپ های ما این دیدگاه را دارند. در حال حاضر همین سیستم دولتی است که قدرت خرید مردم را پایین آورده ، تورم ایجاد کرده و مردم را در فقر نگه داشته است. این سیستم دولتی است ، این سیستم حکومتی اقتصاد دولتی است که این وضعیت را به وجود آورده است. اول این را اصلاح کنیم، هر وقت دیدیم که سرمایه داران دارند خون مردم را به شیشه می کنند، آن وقت سراغ سرمایه داران می رویم. فعلاً که چنین چیزی نیست و تجربه تاریخی و شواهد علمی هم نشان می دهد که سرمایه داران نمی توانند چنین کاری را انجام بدهند. کشورهای پیشرفته چگونه پیشرفت کردند؟ سیستم اقتصادی و سیاسی آنجا چگونه عمل می کند؟ بالاخره آزادی که باشد برای همه است. این قدرت انتخابی که عرض کردم ، مهمترین نیروی حرکت بخشیدن به اقتصاد جامعه و ایجاد جامعه مدرن و سیاست مدرن است. اهل فکر و اصلاح طلبان مامی بایست تأکیدشان را روی این بگذارند. بحث رأی مردم و انتخابات و غیره، بحث های ثانویه هستند.

## در باره دکتر موسی غنی نژاد



می توان مدعی شد که او یکی از شناخته شده ترین اقتصاددانان ایرانی در جامعه ما است و مانند دیگر اقتصاددانان ایرانی دغدغه توسعه و آبادی کشورمان را داشته و در مواقع نیاز و ضروری، تحلیل های خود را از تصمیم گیری های کلان در سطح جامعه و شرایط پیش روی کشور ارائه داده است.

موسی غنی نژاد سال ۱۳۳۰ در تبریز متولد شد. تحصیل در دوره های ابتدایی و دبیرستانی را در دبستان خیام و دبیرستان فردوسی سپری کرد و در سال ۱۳۵۲ دیپلم ریاضی گرفت. در همان سال در رشته حسابداری دانشکده علوم اداری و مدیریت بازرگانی (دانشکده مدیریت کنونی) دانشگاه تهران پذیرفته شد. حسابداری رشته مورد علاقه او نبود و به همین منظور در مقاطع بعدی تحصیلی در رشته اقتصاد یعنی رشته مورد علاقه اش به تحصیل پرداخت ولی با این حال در دوره لیسانس یکی از استادان برجسته اش دکتر کاتوزیان بوده که در آن زمان حقوق تدریس می کرده است. در دوران تحصیل در دبیرستان بنا به قول خودش دانش آموز متوسط به بالا بوده ولی با این حال کتابهای رمان و نمایشنامه خارجی و از جمله کتابهای کامو، ژان پل سارتر، برتولد برشت و مانیفست مارکس، مانیفست اومانیسم، کتاب انقلاب در انقلاب و همچنین آثار فرانکس فانون و کتاب غریبگی آل احمد را مطالعه کرده است. به ادبیات کلاسیک ایران هم تعلق خاطر خاصی داشته است.

در سال ۱۳۵۵ عازم پاریس می شود و تا سال ۱۳۵۷ در مقطع فوق لیسانس رشته پرچذبه آن زمان یعنی رشته اقتصاد توسعه در دانشگاه پاریس مشغول به تحصیل می شود ولی بعداً متوجه می شود که عمدتاً به مباحث تنوریک و نظری علاقه دارد. «اوایل کار چون اقتصاد توسعه بیشتر به مسائل عقب ماندگی و کشورهای در حال توسعه می پرداخت مایل بودم در آن زمینه ادامه تحصیل بدهم.» به اعتقاد او رشته «اقتصاد توسعه» رشته ای توصیفی است تا تحلیلی و بعد از اخذ مدرک دکترای اقتصادی در سال ۱۳۶۴ به مدت چهار سال در زمینه معرفت شناسی علم اقتصاد مطالعه می کند ولی در رشته دوم از تز دکترایش دفاع نمی کند و بعد از مدتی مطالعاتش را در این حوزه به صورت کتابی به زبان فارسی درمی آورد و با عنوان «مقدمه ای بر معرفت شناسی علم اقتصاد» در قالب یک جلد به چاپ می رساند.

او در سالهای ۵۷ - ۱۳۵۵ موفق می شود در مقطع فوق لیسانس اقتصاد و توسعه در دانشگاه پاریس درس بخواند و با وقوع انقلاب به کشور بازگردد و اواخر سال ۱۳۵۹ مجدداً به فرانسه برمی گردد و در رشته اقتصاد توسعه به تحصیل

می پردازد و از تز «تجارت نفت و مبادله نابرابر» دفاع می کند. او در آن دوره متأثر از نویسندگان جهان سوم گرا همچون «سمیرا مین» و «آندره گوندر فرانک» به این باور می رسد که توسعه نیافتگی کشورهای جهان سومی به علت رابطه نابرابری است که کشورهای توسعه یافته با جهان سومی ها برقرار کرده اند. اگرچه بعد از مدتی نتیجه می گیرد که عقب ماندگی کشورهای جهان سومی را نمی توان با نظریه مبادله نابرابر توضیح داد و نتیجه می گیرد که اشکالات زیادی به این تئوری وارد است و مبانی آن هم تناقض جدی دارد. و به تدریج گرایش پیدا می کند که مطالعاتی در زمینه معرفت شناسی شروع کند. بالاخره هم می بیند که نظریه ارزش مارکس از نظر تنوریک کاملاً غلط است و انسجام درونی ندارد و اشکالات مفهومی اساسی دارد و این اشکالات هم ناشی از یک سوءتفاهم بزرگ راجع به مبانی علم اقتصاد است و از طرف دیگر دلایل ایدئولوژیک دارد.

غنی نژاد می گوید: «در رساله تجارت نفت و مبادله نابرابر به این نتیجه رسیدیم که کشورهای پیشرفته رابطه نابرابری را با کشورهای جهان سومی برقرار کرده اند و مازاد اقتصادی کشورهای جهان سوم از طریق سیستم مبادله بین المللی به کشورهای متروپل و پیشرفته منتقل می شود.» در حین مطالعات بعدی متوجه می شود که مسائل کشورهای در حال توسعه عمیق تر و ریشه ای تر است. بنابراین به حوزه معرفت شناسی علم اقتصاد گرایش پیدا می کند. اگرچه او با احترام خاصی به عقاید اقتصاددانان برجسته ای همچون هایک می نگرد ولی بدون قید و شرط و به طور کامل پذیرای عقاید و نظریات اقتصاددان و تنوریسین مورد علاقه اش نیست.

«هایک نظریات بسیار مهمی دارد؛ در حوزه معرفت شناسی علم اقتصاد، نظریه معرفت و سیستم اطلاعاتی بازار او از اهمیت خاصی برخوردار است و نظریه دوران ساز او به شمار می رود. او در این نظریه می گوید: بازار یا مکانیزم قیمتها سیستم اطلاعاتی فوق العاده پیچیده ای دارد که با اطلاع رسانی به تولیدکنندگان و مصرف کنندگان موجب می شود استفاده بهینه و مطلوبی از منابع اقتصادی به عمل آید و در نتیجه بهره وری نظام اقتصادی و تولید کالاها، خدمات و رفاه را افزایش دهد.»

غنی نژاد نسبت به آینده کوتاه مدت اقتصاد کشور تردید دارد ولی به آینده درازمدت خوشبین است. «من فکر می کنم که همه قفل ها کلیدی دارند. ما شاید نتوانیم در کوتاه مدت کلید موردنظر را پیدا کنیم ولی بالاخره آن را پیدا می کنیم.» دکتر غنی نژاد با بیان حدیث «حب الوطن من الایمان» میزان علاقه اش را به کشور ابراز می کند و سپس می گوید: من هم مثل همه وطنم را دوست دارم و بخشی از «هویت ما» همین «ایرانی بودن ما» است. موسی غنی نژاد، اقتصاددان برجسته ما اما هنوز استادیار دانشگاه صنعت نفت است و باقی ماندن او در این رتبه دانشگاهی، به مسائل بوروکراسی خاص مرتبط با نحوه ارتقای رتبه شغلی اعضای هیأت علمی دانشگاه های ما برمی گردد و اینکه يك عضو هیأت علمی باید سمت های اجرایی و اداری در دانشکده و دانشگاه محل تدریس اش هم داشته باشد تا از امتیازات لازم برای ارتقای رتبه برخوردار شود و غنی نژاد هم تمایلی به پذیرش سمت های اجرایی ندارد و عمدتاً تمایل دارد که «يك عضو هیأت علمی ساده» باقی بماند.

از دکتر غنی نژاد تا کنون ۷ جلد کتاب منتشر شده است. از جمله این کتب ۱- تجدد طلبی و توسعه در ایران ۲- آزادی خواهی نافرجام (مشترک با دکتر طبیبیان) ۳- درباره هایک ۴- جامعه مدنی، آزادی، اقتصاد و سیاست ۵- قانون، قانونگذاری و آزادی (ترجمه) ۶- مقدمه ای بر معرفت شناسی علم اقتصاد را می توان نام برد.

منبع: سایت فرگشت